

عنصر روایی شخصیت در مکاشفات عرفا

مهسا رون

مهدی فیاض

سید اسماعیل قافله‌باشی

مفهوم و معنای شخصیت در نزد عارفان مسلمان با آنچه در کتب روایت‌شناسان غربی آمده متفاوت است و این تفاوت به خصوص در متون عرفانی بیشتر نمود دارد. نیکلسون این حقیقت را نیک دریافته و گفته است:

در اسلام، خداوند و نه انسان مقیاس همه چیز است... انسان کامل در وجود محمد (ص) متمثل می‌شود که نمودار صورت الوهیت است نه مَثَلِ اعلاهی انسانیت. (نیکلسون ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹)

بدین‌قرار، دیدگاه روایت‌شناسان امروز درباره مفهوم شخصیت، (حاصل تفسیر عصر پس از رنسانس از انسان) با آنچه در حکایات متون کهن آمده تفاوت فاحش دارد. روایت‌شناسان، از آنجاکه اشخاص روایات را بیشتر کُنشگر و پرورده پیرنگ می‌دانند، توجه چندانی به تحلیل این عنصر روایی ندارند. از این رو، هنوز نظریه‌ای نظام‌مند و جامع در خصوص تحلیل شخصیت در روایت‌شناسی شکل نگرفته است. روایت‌شناسان شاخص امروزی، که نیم‌نگاهی به مؤلفه شخصیت داشته‌اند، رویکرد روان‌شناختی به شخصیت را در تناقض با نگاه ساختاری به روایت می‌بینند و بر آن‌اند که شخصیت‌های روایات را باید بر پایه

حوزه‌های کُنش آنان تحلیل کرد. به بیان دیگر، تحلیل روائی شخصیت‌ها طبقه‌بندی آنهاست بر پایه نقش‌های که ایفا می‌کنند. بر اساس تقسیم‌بندی دوگانه تودوروف از روایت نیز (← چتمن، ص ۱۵۱-۱۵۲)، مکاشفات در دسته روایات پیرنگ‌محور (فاقد روانشناسی) جای می‌گیرند نه شخصیت‌محور (واجد روانشناسی)؛ چون، در روایت مکاشفات نیز همچون دیگر حکایات عرفانی، تمرکز بر روی کنش‌های افراد است نه ویژگی‌ها و خصلت‌های منحصر به فرد آنها.

هرچند شمار شخصیت‌های هر مکاشفه معمولاً بیشتر از دو یا سه تن نیست، بررسی و تحلیل آنها در مجموعه مکاشفات عرفا و با دیدی ساختاری حایز اهمیت است. حکایات مکاشفات را، که عموماً تک شخصیتی‌اند و همه رویدادها حول محور شخصیت فرد شکل می‌گیرند، می‌توان شبیه نوع ادبی داستانک شمرد که، در آن، شمار شخصیت‌ها حداکثر از دو یا سه فراتر نمی‌رود. به نظر می‌رسد یکی از اهداف راوی از ذکر کرامات و مکاشفات نشان دادن منزلت و پایگاه معنوی و الهی همان شخصیت فرد اصلی یعنی شیخ بوده است. البته، با نگاهی اجمالی به مجموعه مکاشفات صوفیه، می‌توان دریافت که شخصیت‌پردازی، به صورتی که در داستان‌نویسی امروز می‌بینیم، در روایات مربوط به آنها محلی ندارد. اشخاص بیشتر در جایگاه کُنشگران ظاهر می‌شوند و آنچه انجام می‌دهند بیشتر از آنچه هستند اهمیت دارد. توصیفات راوی از شخصیت‌ها نیز بیشتر کلی است و به نظر می‌رسد اهمیت پیامی که قرار است از طریق کُنش‌ها و رفتارهای شخصیت یا رخداد‌های روایت به مخاطب منتقل شود چندان است که راوی را از توصیف جزئیات ظاهری و باطنی شخصیت‌ها فارغ می‌دارد.

شخصیت‌های مکاشفات

در مکاشفات، به چند شخصیت محدود ذی‌نقش می‌توان دست یافت که در هفت دسته عمده جای می‌گیرند:

شخصیت اصلی (شیخ): گیرنده پیام؛

خدا: فرستنده پیام و راهنما؛

فرشته: آزمون‌گیرنده، راهنما، همراه؛

ابلیس: مخالف و گمراه کننده؛
خضر یا پیر نورانی: یاری دهنده و راهنما؛
پیامبر (ص): راهنما (واسطه فیض)؛
حیوانات، جمادات، گیاهان: یاری دهنده و راهنما.

شخصیت اصلی (شیخ): گیرنده پیام

در مکاشفات، فقط یک شخصیت در کانون توجه قرار دارد و آن، در اغلب موارد، شیخی است با موجودیتی تاریخی که نمونه مطلق خیر است و قدرت‌های ماورایی دارد. اما، در اندک مواردی، شخصیت شاخص فردی است که راوی او را با عناوینی همچون مرد، مرید، جوان، زن عابده، درویش، و حتی شرور تائب می‌شناساند و صاحب مکاشفه و شخصیت محوری است.

شخصیت‌های محوری مکاشفات، هرچند زاده تخیل راوی نیستند و موجودیت تاریخی دارند (مثل مشایخ صوفیه که، در تذکره‌الاولیاء عطار، کرامات و مکاشفات آنان روایت شده است)، مسلماً از صافی ذهن راوی گذشته و از چهره واقعی خود فاصله گرفته‌اند. به نظر می‌رسد قصد راوی از آوردن نام شیخ صاحب مکاشفه در اول حکایت تأکید بر جنبه واقعی و تاریخی روایت باشد تا مکاشفه را از سطح پند اخلاقی ساده به روایتی اثربخش ارتقا دهد. ضمناً ذکر نام شخصیت‌های اصلی موجب فردیت و تشخیص یافتن آنها نشده و در ویژگی‌های مشایخ صاحب مکاشفه چندان تفاوتی نمی‌توان دید که باعث تمایز آنها از یکدیگر شود. مثلاً ابراهیم ادهم در روایت توبه و تنبّه وی (← مستملی بخاری، ص ۱۸۷-۱۸۸) و جنید بغدادی (← قشیری، ص ۲۲۹) و مالک دینار (← عطار، ص ۹۳) در روایات گویی همه یک‌تن‌اند و فقط نام آنان متفاوت است. در اغلب این حکایات، صاحب مکاشفه (شخصیت اصلی) حقیقتی غیبی را می‌بیند یا ندای هاتف غیبی را می‌شنود و، بر اثر آن، هدایت می‌شود و توبه می‌کند. هدف غائی راوی از نقل مکاشفات بیشتر تأکید بر درونمایه توبه و تحوّل شخصیت است و نه صرف شخصیت‌پردازی و داستان‌گویی.

در مجموع، می‌توان گفت شخصیت شیخ در مکاشفات صوفیه نقش گیرنده پیام / منفعل

را ایفا می‌کند که رابطه ویژه‌ای با همه موجودات هستی دارد، وی، نه تنها پیوسته پیام‌های بشارت یا انذار حضرت حق را از طریق مکاشفات سمعی یا بصری دریافت می‌کند، که گیرنده پیام‌های هادیانی همچون پیامبر (ص)، فرشته، پیر نورانی، و حتی جانوران و جمادات نیز هست.

خدا: فرستنده پیام و راهنما

شیخ، در بسیاری از مکاشفات، ندای حق را می‌شنود و با خدا گفت و شنود دارد و، در مرتبه‌ای بالاتر، او را می‌بیند و احوال خود را به وصفی کاملاً حسی گزارش می‌کند. مسیحیان توجّهی خاص به شخصیت الهی^۱ داشته‌اند. اما متکلمان مسلمان هیچ‌گاه مستقیماً بدان نپرداخته‌اند. نیکلسون بر آن است که، در زبان‌های ملل اسلامی، برای اصطلاح *divine personality* معادل درخوری نمی‌توان یافت، چون لفظ شخصیت بر خداوند اطلاق‌پذیر نیست هرچند در حدیثی آمده است که «لا شخصَ أُغَيَّرُ مِنَ اللَّهِ، هیچ «شخصی غیرتمندتر از خداوند نیست» (← نیکلسون ۲، ص ۲۳-۲۴). نیکلسون، پس از بحثی مفصّل در این زمینه، به این نتیجه می‌رسد که تنها زمانی می‌توان از خدا به حیث شخصیت سخن گفت که رابطه‌ای شخصی میان او و بنده‌اش وجود داشته باشد و تصوّر این رابطه با وجود اعتقاد به تنزیه مطلق یا تشبیه مطلق ممتنع است (← همان، ۳۹-۴۰). بنابراین، سالک زمانی از خدا به حیث شخصیت سخن می‌گوید که رابطه‌ای شخصی با او داشته باشد و به جمع بین تشبیه و تنزیه قایل باشد.

بنابر شواهد متعدّد در روایات مکاشفات، آواز هاتف همان ندای حقّ است که نقش آگاهی‌دهنده و برانگیزاننده یا، در مواقعی، نقش انذار دارد. در حکایتی از کشف‌المحجوب آمده است:

شنیدم که یکی از معاصی توبه کرد و باز به سر آن بازگشت، آنگاه پشیمان شد. روزی با خود گفت که «اگر به درگاه بازآیم، حالم چگونه باشد؟» هاتفی او از داد: *أَطَعْنَا فَشَكَرْنَاكَ، ثُمَّ تَرَكْنَا فَأَمَهَلْنَاكَ، فَإِنْ عُدْتَ إِلَيْنَا قَبْلَنَاكَ، «ما را اطاعت داشتی، ترا شکر کردیم؛ بی‌وفایی کردی و ما را بگذاشتی، ترا مهلت دادیم؛ اکنون، اگر بازآیی به آشتی، ترا قبول کنیم.»* (هجوی، ص ۴۳۵)

1) divine personality

در نجوای عاشقانه رابعه با حق آمده است:

الهی، دلی که ترا دوست دارد به آتش بسوزی؟ هاتفی گفت: ما چنین نکنیم به ما ظنی بد مبر.
(همان، ص ۵۷۱)

در این روایت نیز، مخاطب رابعه حضرت حق است و اوست که نجوای عاشقانه وی را پاسخ می‌دهد.

در مجموع می‌توان گفت که خدا، در مکاشفات، حضوری پررنگ دارد و، در بسیاری از آنها، صاحب مکاشفه فقط ندای حق یا آوای هاتف را می‌شنود (مکاشفه سمعی) و خواننده شاهد توصیفی از خدا نیست. در نمونه‌های کمتری از این مکاشفات — عمدتاً در مکاشفات شیخ شطّاح، روزبهان بقلی — دیدار خدا در صور گوناگون دست می‌دهد. روزبهان خدا را در جلوه‌های گوناگون و گاه غریبی ملاقات کرده که به نظر می‌رسد از تجلیات صفات جمالی و جلالی حضرت حق ناشی شده است. وی، در یکی از این مکاشفات، خدا را در هیئت شیری زرد بر رأس کوه قاف دیده است (← ارنست، ص ۱۵۹-۱۶۰)۲. در نمونه‌هایی از تجلیات جمال، حق، بر سر و روی روزبهان، گل سرخ نثار می‌کند (همان، ص ۱۶۲). در برخی دیگر، روزبهان خدا را در هیئت تُرکی عودنواز (همان، ص ۱۶۶) یا دامادی در حجله عروسان (همان، ص ۱۶۷) مشاهده می‌کند و همه اینها مجلایی است برای ظهور حق در اوصاف جمالی.

خدا، در همه مکاشفات سمعی مشایخ، نقش فرستنده پیام و راهنما را ایفا می‌کند. او لحظه‌ای از سالک غافل نیست و نسبت به کُنش‌های کلامی و غیر کلامی او واکنش نشان می‌دهد و بشارت و انداز خود را ابلاغ می‌کند. اما تصویری که از خدا در مکاشفات بصری به ویژه مکاشفات روزبهان بقلی ارائه می‌شود اندکی متفاوت است. در این مکاشفات، سالک با تجلیات جلال و جمال خدائی شخصی مواجه می‌شود که سخن گفتن از آن برای راوی و درک آن برای خواننده روایت کار ساده‌ای نیست.

۲) در رؤیتی دیگر، خدا در هیئت شیری بر او ظاهر می‌شود که همه انبیا و ملائکه از او می‌گریزند و روزبهان می‌ماند. شیر او را مرده می‌بیند و رهایش می‌کند. (ارنست، ۱۶۰) که آن را نمادی از تسلیم و فنای روزبهان در قبال مقام الوهیت می‌توان تفسیر کرد.

فرشته: آزمون‌گیرنده، راهنما، همراه

در نمونه‌هایی از مکاشفات، شیخ مدعی دیدار با ملائکه و حوریان بهشتی است. در آثاری همچون اللّمع، ترجمه رساله قشیره، و کشف‌المحجوب، که راوی خود صاحب مکاشفه نبوده و فقط به نقل مکاشفات مشایخ پرداخته، توصیفاتی دقیق از ویژگی‌های ملائکه را شاهد نیستیم. به نظر می‌رسد که قصد راوی از نقل این مکاشفات بیشتر انتقال پیام و تعلیم مریدان بوده است. اما، در متونی همچون نسیم جمال نجم کبری و کشف‌الاسرار روزبهان بقلی که صاحبان مکاشفه تجربه دیدار خود با فرشته را نقل کرده‌اند، توصیف‌های دقیق و مفصل‌تری از فرشتگان روایت شده است. در برخی از مکاشفات، ملائکه بر سالک ظاهر می‌شوند و از او سؤالی می‌کنند و، در واقع، وظیفه آزمون او را بر عهده دارند. مکاشفه ابوسعید خراز از این نوع است که گوید:

گویا دو فرشته دیدم که از آسمان بر من فرود آمدند و مرا گفتند: صدق چیست؟ گفتم: وفای به عهد. گفتند: راست گفتی و به آسمان عروج کردند. (سراج، ص ۲۵۵)

گاهی نیز این فرشتگان در هیئت سواری آسمانی بر سالک ظاهر می‌شوند و، پس از سؤال یا نمایاندن مقام سالک به وی، به آسمان باز می‌گردند یا ناپدید می‌شوند. (← انصاری هروی، ص ۱۸۲؛ سهلگی، ص ۱۰۶-۱۰۷)

در شماری از مکاشفات، فرشتگان نقش پرانگیزاننده و آگاه‌کننده سالک را دارند همچون مکاشفه‌ای از ابراهیم ادهم که با شنیدن مکالمه دو فرشته در بیت المقدس به خطای خود پی می‌برد و توبه می‌کند. (← قشیری، ص ۱۶۴)

نقش دیگری که ملائکه در مکاشفات بر عهده دارند هدایت و همراهی سالک در عروج به ملکوت است که می‌توان گفت یادآور نقش جبرئیل در معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. نجم کبری، در نقل یکی از مکاشفات خود آورده است: فرشته‌ای مرا بالا برد و پشت سر و همراه من بود، مرا حمل می‌کرد و گرد چهره‌ام می‌گشت و مرا می‌بوسید و نورش در بصیرت من می‌تابید... (نجم‌الدین کبری، ص ۲۱-۲۲)

هیچ‌یک از مشایخ به روشنی روزبهان حالات و اعمال ملائکه را وصف نکرده است. او، در روایت زیبایی از عروجش به ملکوت و شهود فرشتگان در شب قدر، آنان را چنین وصف می‌کند:

سالی بر من نمی‌گذشت مگر اینکه خدای تعالی در شب قدر بر من کشف می‌گردید و جمیع ملائکه را، در شباهت و صورت انسان در حالی که خندان و شادمان بودند و بر یکدیگر سلام و درود می‌دادند، بر من نمایان می‌کرد. جبرئیل آنجا در میان ایشان بود و او زیباترین ملائکه بود. آنها گیسوانی همچون گیسوان زنان داشتند و چهره‌های آنها به سان گل سرخ بود و، بر سر بعضی از ایشان مقنعه‌هایی از نور و، بر سر بعضی دیگر، قلنسوه‌هایی از جواهر و، بر تن بعضی از ایشان، قباهایی از مروارید [لؤلؤ] بود. آنها را مرتباً به شکل و شمایل از ترکان مشاهده می‌کردم.... حوریان و جوانان بهشتی [غلمان] را، عیناً به همان وصف [تعت] که خدای تعالی [در قرآن کریم] وصف کرده بود، مشاهده کردم. (ارنست، ص ۱۷۸)

در مکاشفه‌ای از شمس تبریزی نیز، دو ملک از آسمان «با گیسوهای علویانه و چشمانی بزرگ چون دروازه و پرنور» طبق‌هایی از گوهر برای مولانا می‌آورند. (← شمس تبریزی، ص ۲۸۹)

در شمار قابل ملاحظه‌ای از مکاشفاتی که ملائکه در آن رؤیت شده‌اند، بر علو مقام شیخ یا انسان کامل و برتری او بر فرشتگان تأکید شده است. خرقانی، در یکی از مکاشفات خود، ملائک حامل عرش را می‌بیند که به مقام خود مباهات می‌کردند؛ اما با دیدن جایگاه خرقانی خجل می‌شوند. (← عطار، ص ۶۷۰؛ نجم کبری، ص ۲۴)

در مجموع، آنچه صوفیان در وصف ملائک در مکاشفات خود نقل کرده‌اند شباهتی قوی با تصویر فرشتگان در معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد. (← ابن سینا، ص ۸۶-۸۷ و ۱۲۱؛ فس ارنست، ص ۱۷۹)

بدین قرار، فرشتگان، در روایات مکاشفات، سه نقش عمده بر عهده داشته‌اند: آزمودن سالک، برانگیختن و آگاه کردن وی، و هدایت و همراهی او در عروج به ملکوت.

ابلیس: مخالف و گمراه‌کننده

در نقل مکاشفاتی، سالک دیدار خود را با ابلیس گزارش کرده است. در برخی از این گزارش‌ها، ابلیس همان نقش همیشگی خود، و سوسه‌انگیزی و فریبکاری، را ایفا می‌کند که سالک، به ندای حق و راهنمایی پیر یا به وسیله ذکر، از شر او مصون می‌ماند. از جمع مشایخ، ابلیس بیشترین حضور را در مکاشفات جنید دارد. هجویری، در نمونه‌ای از مکاشفات وی، آورده است:

از وی می‌آید که گفت: وقتی آرزو خواستم که ابلیس را، علیه‌اللّٰعنه، ببینم. روزی بر در مسجد

استاده بودم، پیری آمد از دور روی به من آورده. چون وُرا بدیدم، وحشتی اندر دلم اثر کرد. چون به نزدیک من آمد، گفتم: تو کیستی، ای پیر، که چشم طاق روی تو نمی‌دارد از وحشت و دل طاقت اندیشه تو نمی‌دارد از هیبت؟ گفت: من آنم که تو را آرزوی روی من است. گفتم: یا ملعون چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت مر آدم را؟ گفت: یا جنید، ترا چه صورت بندد که من غیر وی را سجده کنم؟ جنید گفت: من متحیر شدم اندر سخن وی. به سزم ندا آمد... بگو، یا جنید، مر او را که دروغ می‌گویی که اگر تو بنده بودی، از امر وی بیرون نیامدی و به نهیش تقرب نکردی. وی، آن ندا از سر من بشنید، بانگی بکرد و گفت: بسوختی مرا بالله، یا جنید، و ناپیدا شد. (هجوی، ص ۱۹۹؛ قس عطار، ص ۴۳۹-۴۴۰)

نجم کبری، در *إلی الهائم الخائف*، مکاشفه‌ای را نقل کرده که ابلیس، در آن، قصد فریب و وسوسه وی داشته اما نجم، به راهنمایی پیر، نجات می‌یابد. (نجم‌الدین، ص ۵۰-۵۲؛ همچنین ← شمس تبریزی، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ عطار، ص ۱۶۰)

در دسته‌ای دیگر از این مکاشفات، حال ابلیس گواهی است بر مقام و قدرت معنوی سالک، همچون مکاشفه احمد رودباری که ابلیس را، به دار آویخته، بر سر کوی بایزید رؤیت می‌کند (← سهلگی، ص ۶۳). در حکایتی، شیطان، به عطسه شیخ ابوسعید، به نقطه‌ای دور پرتاب می‌شود (محمدبن منور، ص ۲۷۵) یا، از بیم بانگ محمد اسلم در متوضاً، سویی دیگر می‌افتد. (عطار، ص ۳۱۳)

از ظاهر ابلیس، توصیف‌چندانی در نقل مکاشفات نیامده است. تنها در اندک مواردی، سالک ابلیس را در هیئت تمثلی یافته توصیف کرده است. مثلاً عبدالله مبارک ابلیس را در شکل و هیئت شتربچه‌ای می‌بیند که دو چشم بر روی سینه اوست (← مستملی بخاری، ص ۳۵۲) یا، در مکاشفه‌ای، ابلیس در هیئت غریبه‌ای بر نجم کبری ظاهر می‌شود و خود را «یوناق» معرفی می‌کند (← نجم کبری، ص ۷۸). در مکاشفه‌ای نیز، همچنان که اشاره شد، ابلیس در هیئت پیری بر در مسجد بر جنید ظاهر می‌شود. (← هجوی، ص ۱۹۹؛ عطار، ص ۴۳۹-۴۴۰)

بدین قرار، ابلیس، در همه جا، نقش شخصیت گمراه‌کننده و فریب‌دهنده سالک را ایفا می‌کند.

خضر (ع) یا پیر نورانی: یاری‌دهنده و راهنما

در مکاشفات چند، سالک با خضر یا پیری نورانی مواجه می‌شود. در اغلب این دیدارها،

خضر به صورت پیری بی‌نام و نشان در بیابان یا تیه ظاهر می‌گردد و سالک از اوصاف ظاهری وی سخنی به میان نمی‌آورد^۳. در شمار نظرگیری از این مکاشفات، سالک واقعه‌ها یا مشکلات خود را در سلوک از خضر می‌پرسد و پاسخ می‌گیرد. ابوبکر و راق نقل می‌کند که حکیم ترمذی هر یکشنبه با خضر علیه‌السلام دیدار می‌کرده و واقعه‌هایش را از او می‌پرسیده است (← عطار، ص ۵۳۳؛ همان، ص ۵۴۵ «دیدار ابوبکر و راق با خضر در گورستان»؛ شمس تبریزی، ص ۲۰۰-۲۰۱ «دیدار یکی از مشایخ با پیری نورانی و یافتن پاسخ سؤالات خویش از وی»). در برخی مکاشفات، دیدار با خضر در کنار چشمه آب دست می‌دهد که یادآور چشمه آب زندگانی و رسیدن به حیات جاودانی و رمز کمال روحی سالک است. روزبهان، در یکی از رؤیت‌های خود، به محضر خضر می‌رسد و، با خوردن سیبی از دست وی، علم لدنی یا دریای معارف غیبی را کسب می‌کند. (ارنست، ص ۱۴۲)

خضر (ع) یا پیر نورانی، علاوه بر نقش راهنمایی و یاری‌رسانی به سالک، واسطه فیض می‌شود و سالک از او علم لدنی و معارف غیبی اخذ می‌کند.

پیامبر (ص): راهنما (واسطه فیض)

سالک، با کسب معرفت در مراتب والای سلوک، با حقیقت روح خویش (شاهد آسمانی، من ملکوتی یا حقیقت محمدیه یا تجلی اول حق) مواجه می‌شود. عین القضاة، در نامه‌ها، به این حقیقت اشاره کرده و گفته است:

همچنان که نمی‌توان مستقیم به خورشید نگریست، آفتاب ذات حق را هم نمی‌توان بی‌واسطه مشاهده کرد؛ پس انعکاس آن را در آینه جمال محمد باید دید. (عین القضاة، ص ۲۶۹ و ۲۹۳)

در مکاشفات چند، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به حیث شخصیتی برجسته، حضور دارد. بخشی از این مکاشفات نمودار برتری مقام حضرت ختمی مرتبت است. در مکاشفه‌ای، روح بایزید به ملکوت می‌رود، به روح همه پیامبران الهی سلام می‌دهد و از آنها می‌گذرد، و روح پیامبر گرامی اسلام را در هزار حجاب از نور می‌بیند (← سهلگی، ص ۱۰۶). روزبهان، در مکاشفه‌ای، حقیقت مقام محمود را مشاهده می‌کند (← ارنست، ص ۱۵۲-۱۵۳). در بخشی دیگر از مکاشفات، نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقش

۳) در قرآن کریم خضر (ع) «بنده‌ای از بندگان خدا» و صاحب علم لدنی معرفی شده و نامی از وی ذکر نشده است: فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف: ۶۴).

آگاه کننده و راهنما را ایفا می کند و سالک را از حقیقتی آگاه می سازد یا از کاری نهی می کند. نمونه آن است شنیدن ابوسعید عتاب پیامبرگرمی را بر اثر ورود مال شبهه ناک به خانقاه او (← شفیع کدکنی، ۱۵۴-۱۵۵) یا پرسش نجم کبری از آن حضرت و توصیه حضرت به نجم کبری درباره خواندن قرآن در شب (← نجم الدین، ص ۷۷-۷۸). در مکاشفات نیز، سالک از دست رسول اکرم شراب می نوشد یا طعامی تناول می کند که رمز دریافت علوم باطنی یا لدنی است (← ارنست، ص ۱۵۵). احمد غزالی نیز پیامبر (ص) را رؤیت کرده در حالی که ایشان، با دست مبارک خود، لقمه بر دهان وی می گذارد. (← نجم رازی، ص ۲۹۷)

در مکاشفات مشایخ، پیامبر (ص) نیز همچون خضر (ع) نقش آگاه کننده و راهنما را دارد و واسطه ای برای رساندن علم لدنی و معارف غیبی به سالک است. اما آنچه بیش از این روایات بر آن تأکید می شود مقام والا و دست نیافتنی حضرت (حقیقت محمدیه) است که سالک آرزوی درک و وصال آن را دارد.

حیوانات، جمادات، گیاهان: یاری دهنده و راهنما

در اعتقاد اسلامی، همه موجودات عالم خلقت، اعم از حیوانات و گیاهان و حتی جمادات بی جان تسبیح حق می گویند و وسیله رساندن پیام حق اند به انسان؛^۴ گویی کاینات لحظه به لحظه با انسان سخن می گویند و او را به سوی مقصد و غایت آفرینش هدایت می کنند. سالک، با حواس باطنی خود، می تواند این صداها را درک کند؛ همچون احمد رودباری که صدای ذکر گفتن شترش را در حالی که در گیل فرورفته می شنود (← قشیری، ص ۲۵) یا عبدالرحمن و بوعثمان صدای چرخ چاه را می شنوند که الله الله می گوید.

در روایات متعدد، حیوانات و جمادات و گیاهان نقش ایفا می کنند و روایت را پیش

۴) شمس در مقالات آورده است که بهاء الدین، فرزند مولانا، به دنبال وی آمده و بر پای وی افتاده و گفته: «شمس الدین که پیش مولانا بود توئی؟ بیا که کاروانسرا و حجره بانگ می زنند که کجایی؟» سپس شمس از کلام او نتیجه می گیرد که «جماد را نیز فراق و وصال باشد، الا ناله ایشان مسموع نشود. و ان من شیء الا یُسْمَعُ بِحَمْدِهِ». (شمس تبریزی، ص ۱۳۹)

می‌برند. در پاره‌ای از این مکاشفات، حیوان یا شیئی حضور دارد که عامل نجات یا مددکار سالک است. گاهی حیوان با عمل خود سالک را از خطری مهلک نجات می‌دهد؛ همچون نجات یافتن ابو حمزه از چاهی در بیابان، به یاری جانور درنده، شیر، یا اژدها (← سراج، ص ۲۹۰؛ انصاری هروی، ص ۱۴۵؛ هجویری، ص ۱۹۹)؛ حملۀ سگ سپید به ده سگ درنده که قصد آزار ابوسعید خراز را داشتند و نجات وی (← عطار، ص ۴۷۲)؛ پدید آمدن ماری تا، پس از چندین روز گرسنگی و ریاضت خرقانی، غذا در دهان وی نهد (← همان، ص ۶۸۰). گاهی نیز حیوانات و جمادات واسطه رساندن ندای غیبی به شخصیت محوری هستند و سبب توبه وی می‌شوند که این نیز، در واقع، نوعی نجات سالک است؛ همچون حکایت بیداری و توبه ابراهیم ادهم بر اثر شنیدن ندایی از آهو و قربوس زین (← همان، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ قشیری، ص ۲۵؛ مولوی، ص ۱۶۱-۱۶۲) یا ماجرای توبه مالک دینار در نتیجه شنیدن ندایی از عود خود. (← عطار، ص ۹۳)

در چند نمونه از مکاشفات، سخن یا کنش حیوانات و جمادات گواهی بر مقام والای شیخ است؛ همچون سخنان کبوتر درباره مقام والای جنید در تشییع جنازه وی (← عطار، ص ۴۶۳)، طواف کعبه و آسمان و زمین گرد شیخ. (← سهلگی، ص ۹۳؛ عطار، ص ۲۲۳، ۳۳۱، ۶۷۶، ۶۸۲؛ شفیع کدکنی، ص ۱۶۰-۱۵۹)

بنابراین، حیوانات و جمادات نیز، در مواقعی که سالک با دشواری روبه‌رو شده است، نقش یاری‌رسان یا آگاه‌کننده دارند و یا، همچون دیگر موجودات هستی، معترف به مقام والای انسان‌اند.

نتیجه

درباره عنصر شخصیت، تفاوت عمده‌ای بین دیدگاه روایت‌شناسان غربی و مشایخ صوفیه وجود دارد. نگاه انسان‌محور در غرب پس از عصر رنسانس با نگاه خدام‌محور به هستی در نگاه عرفا کاملاً متفاوت است و به نظر می‌رسد دیدگاه عارفان درباره انسان در شخصیت‌پردازی روایات مکاشفات مؤثر افتاده است.

در روایات مکاشفات، از آنجاکه تمرکز بیشتر بر روی کنش‌های افراد است، شخصیت‌ها ویژگی‌های فردی ندارند بلکه گُنشگرانی هستند که از منظر نقشی که

در روایت ایفا می‌کنند می‌توان آنها را به شش دسته تقسیم کرد: در این روایات، سالک در سیر و سفری آنفوسی به دیدار ابلیس، فرشته، خضر (ع) یا پیر نورانی، رسول اکرم، و حتی تجلیات حضرت حق نایل می‌آید یا ندای حق را می‌شنود.

خدا (هاتف / ندای غیبی)، در مکاشفات، نقش فرستنده پیام یا فاعل و راهنما دارد. در مقابل، شیخ و سالک نقش گیرنده پیام یا انفعالی را ایفا می‌کند. ابلیس، در جایگاه نیروی مخالف، همواره رهنمی می‌کند و سالک را با آزمونی دشوار روبه‌رو می‌سازد. در این میان، شخصیت‌هایی همچون خضر (ع) یا پیر نورانی، پیامبر (ص)، و فرشته، در موقعیت دشوار، به کمک قهرمان یا شخصیت اصلی می‌آیند و نقش یاری‌دهنده و راهنما ایفا می‌کنند. گاهی حتی حیوانات و جمادات نیز مایه تنبّه و بیداری سالک می‌شوند و، به نوعی، مددکار و راهنمای وی‌اند. در مواردی نیز، شخصیت واحد بیش از یک نقش را ایفا می‌کند.

در واقع، شخصیت‌پردازی در روایات مکاشفات کاملاً متأثر از هدف راویان آنها یعنی تعلیم مخاطبان و انتقال پیام به آنان است. در این روایات، راوی، با تکرار یک شخصیت و تبدیل آن به نمونه‌ای نوعی، او را در حافظه مخاطب ماندگار می‌سازد و پیام عرفانی و اخلاقی خود را از این طریق منتقل می‌کند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، معراجنامه، به اهتمام بهمن کریمی، عروة الوثقی، رشت ۱۳۵۲.
ارنست، کارل، روزبهان بقلی: تجربه عرفانی و شطح ولایت در تصوف ایرانی، ترجمه و توضیحات و تعلیقات کورس دیوسالار، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۳.
انصاری هروی، ابواسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمدسرور مولانی، توس، تهران ۱۳۶۲.
چتمن، سیمور، «رویکرد روایت‌شناختی به نظریه شخصیت»، جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی، ترجمه ابوالفضل حرّی، خانه کتاب، تهران ۱۳۹۲، ص ۱۴۱-۱۸۲.
سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، اساطیر، تهران ۱۳۸۲.
سهلگی، محمد بن علی، دفتر روشنایی (از میراث عرفانی بایزید بسطامی)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۴.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا، چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافته بوسعید)، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، سخن، تهران، ۱۳۸۵.
- شمس‌الدین محمد تبریزی، مقالات، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم، تذکرة الاولیاء، به تصحیح رینولد. نیکلسون، هرمس، تهران، ۱۳۸۸.
- عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله، نامه‌های عین‌القضات همدانی، به کوشش علینقی منزوی و عفیف عسیران، سه جلد، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
- قشیری، عبدالکریم هوازن، ترجمه رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدرکات بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح‌التعریف لمذهب‌التصوف، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- محمد بن منور میهنی، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیع کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۶۶.
- نجم رازی (معروف به دایه)، ابوبکر بن محمد، مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر، الی‌الهائم الخائف من لؤمة لائم، تصحیح و توضیح توفیق سبحانی، سازمان انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۴.
- ، نسیم جمال و دیباچه جلال، تصحیح فریتس مایر، ترجمه و توضیح قاسم انصاری، طهوری، تهران، ۱۳۸۸.
- نیکلسون (۱)، رینولد. ۱. عرفای اسلام، ترجمه ماهدخت بانو همایی، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۶.
- (۲)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی، ج ۳، سخن، تهران، ۱۳۸۲.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، ج ۲، سروش، تهران، ۱۳۸۴.

□